

سال ۱۴۳۲ - جلسه ۱۳ - لزوم شناخت صحیح

اولیای الهی و علّت حجیت فعل آنها

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

وَ عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ

أَجْمَعِينَ

وَ قَدْ رَجَوْتُ أَنْ لَا تَحْيَبَ بَيْنَ ذَيْنِ وَ ذَيْنِ مُنِيَّتِي

فَحَقِّقْ رَجَائِي وَ اسْمِعْ دَعَائِي يَا خَيْرَ مَنْ دَعَاهُ دَاعٍ وَ

أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ.

ای پروردگارا! من خود را بین این دو مطلب،

جایگاه خودم را پیدا کردم و یافتم، پس امید و آرزو

و اون خواست واقعی و نهایت تمنای من، این است

که مرا سرشکسته و سرافکنده نگردانی. حال که

اینچنین است و من جایگاه خودم را در اینجا یافتم،

موقعیت خودم را در اینجا پیدا کردم و دیدم که

خدای من، یک همچین خدائیه، اگر خدای ما خدای دیگری بود، مرحوم آقا می فرمودند گاه گاهی، باید خدا رو شکر کنیم که خوب خدایی داریم! بریم خدا رو شکر کنیم که خوب خدایی داریم! خوب خدایی! و چقدر واقعا بزرگان همیشه با یک انطلاق صدر و انشراح صدر و ابتسام و امید با مردم صحبت می کردند. بزرگان و اولیای خدا، هرکسی می رفت پیششون، اونها را سرشار و مالا مال از امید می دید. از انبساط می دید. هیچوقت برای مردم آیه یأس نمی خواندند. هیچوقت مردم رو ناامید نمی کردند. شما در کلمات پیغمبر به خصوص نگاه کنید، در روایات ائمه، می بینید امید همیشه در کلمات...، به رحمت خدا امیدوار باشید، به لطف خدا امیدوار باشید، به کرم خدا امیدوار باشید. در عین تحذیر از خطا و ارتکاب معصیت، ولی اون جنبه امید همیشه در کلمات بزرگان غلبه داشت. در کلمات اولیاء غلبه داشت.

یه کسی آمده بود خدمت امام سجاد و...،
مختلفه البته این قضیه، هم راجع به امام سجاد است

و هم راجع به موسی بن جعفر. خیلی کارها کرده بود. الآن اگه بخوام بگم، شرحش خیلی زیاده و از مطلب دور می‌افتیم. بعد گفته بود که این در ماه رمضان داشت روزه می‌خورد! من رفتم منزلش. گفتم چرا روزه می‌خوری؟ بعد شروع کرد گفتن، و کارهاشو گفت، من یه همچین مسائلی انجام دادم، چه کردم، و چه قتل‌هایی رو مرتکب شدم! قتل! بالاترین معصیت کبیره، قتل نفس محترمه. دیگه از این بالاتر نداریم. **فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً** ﴿المائدة،

۳۲﴾. گفت وقتی که من این‌ها را انجام دادم، دیگه چرا پیام روزه بگیرم؟ گفتم می‌زنم زیر همه چی، دیگه نه نمازی بخونیم و نه روزه‌ای بگیریم و دیگه تا ببینیم چی می‌شه آخر. پس معلومه معتقد بود. معتقد بود به اینکه یه خبری هست، یه فردایی هست. از همون اعوان و انصار هارون و این حرفها بود. موسی بن جعفر فرمودند: که این یأس از رحمت خدای او، از همه اون گناهایی که انجام داده، گناهایش بیشتره. یأس از رحمت خدا.

یأس از رحمت خدا، یعنی من ارتباطم را با خدا

دیگه قطع کردم، تمام شد. آدم ممکنه یه گناهی بکنه، اما به معنای قطع ارتباط نیست. آدم دروغ می‌گه، بعد می‌گه خدایا غلط کردم، توبه کردم، پشیمون...، بره تدارک کنه، جای تدارک باشه، بره تدارک کنه. غش در معامله می‌کنه، خب می‌گه خدایا غلط کردیم، توبه کردیم، استغفار و فلان و بره مثلا فرض کنید شخص رو راضی کنه و امثال ذلک. اما در هیچ کدام از این‌ها، قطع اون ارتباط و حبل ممدود بین بنده و بین پروردگار نیست که انسان بیاد قیچی بذاره، اون ریسمان را قطع کنه. ریسمان رو قطع کنه. اگر برای یه شخصی یک همچین حالی پیش آید، بداند که خطر تهدیدش می‌کنه. که ارتباط بین خود و بین پروردگار را ببینه که داره قطع می‌شه.

حضرت فرمودند این یأس از رحمت خدا، از هر گناهی بالاتره. حتی به یزید، امام سجاد فرمودند: که ارتباط با خدا قطع نیست هنوز. امام زمان را کشتی، فرزندانش را، اصحابش را کشتی، ذراری اش را اسیر کردی، همه اینها به جای خود، ولی باب توبه باز است که بیایی توبه کنی. و اگر یزید می‌آمد و به

امام سجاد علیه السلام عرض می کرد که من واقعا
آدم، پشیمانم، پشیمانم، پشیمانم، یه غلطی کردیم و خلاصه
غلط کمی هم نکردیم. قضیه عاشورا، فاجعه تاریخیه.
فاجعه تاریخ بشریت. اما واقعا می آمد به امام سجاد
می گفت که من واقعا می خوام برگردم. جداً ما الآن
راجع به این قضیه چه قضاوت می کردیم؟ امام سجاد
می گفت بلند شو برو پی کارت هیچ راهی نداره یا نه
حضرت راه می داد؟ واقعا اگر می آمد ها! اگر
قصاصه که قصاص! من حاضر به قصاصم. منو
بکشید. تیکه تیکه ام کنید!

یه کسی اومد پیش امیرالمؤمنین، گفت من یه
کار خلافی کردم. حضرت فرمودند خب این
مجازات تو چند راه داره. گفت من اون سخت ترین
و بدترین و زجر آورترین نوعش رو اختیار می کنم!
این معلومه واقعا توبه کرده. معلومه واقعا این آمده
در میدان. آمده. تسلیمه. آمده در میدان به این
کیفیت. وقتی که آماده شد این جریان برای اینکه این
جوان را از بین ببرند، و مفصله. اصلاً جوری بود که
همه اهل اون فضا و اون چیز، به حال او رقت کردند

و گریه کردند و خود امیرالمؤمنین رفت او را آورد
بیرون و نجاتش داد. حضرت فرمودند توبه تو مورد
قبول پروردگار قرار گرفته. حالا اینم از اون
مواردیست که حالا باید راجعش صحبت کنیم که
چطور حضرت برخلاف حکم شرعی میاد در اینجا
عمل می کنه. برخلافه دیگه! چرا عمل می کنه؟ یکی
از چیزهایی که ما قراره بگیریم، همین مسائله دیگه.
حالا یواش یواش! اللهم بیر بیر! به حکم اللهم بیر
بیر! بیر بیر یعنی یکی یکی دیگه! درست می گم یا نه
آقا؟ گفت به حکم اللهم بیر بیر صبر کنید! صبر کنید
یواش یواش می رسیم به مسائل. حضرت در اینجا
برخلاف حکم شرعی که باید این شخص مجازات
بشه، حضرت او را مجازات نکرد. نکرد. و نظایرش
زیاد است. خب! حالا، صحبت ما در اینه که ما یه
همچنین امیدی داریم، ائمه ما، پیامبران، اولیاء، ما را
به سمت امید دارن هی سوق می دن. می گن یأس رو
بذار کنار. نا امیدی را بذار کنار. نگرانی را بذار کنار.
ترس رو بذار کنار. اینها را بذار کنار. با امید حرکت
کن. و واقعا هم همینطوره. واقعا هم همینطوره.

اگر یزید می آمد پیش امام سجاد و به امام سجاد می گفت من غلط کردم. من غلط کردم. من توبه کردم. هر چه شما بگید، سمعاً و طاعتاً. بینا و بین الله، امام سجاد چه می کرد در اینجا؟ چه می کرد؟ امامه! امام، راهنماست. هادیست. راه مردم را به سوی خدا که نمی بنده. راه رو باز می کنه. بسته به تشخیص خودش، هر جور تشخیص می ده. هر جور... امام سجاد می آمد به یزید می گفت نه دیگه! هیچ فایده نداره و فلان و فلان؟ بابا امیرالمؤمنین به عمر این حرف رو نزد. حتی به عمر فرمود هنوز راه توبه بازه، و او قبول نکرد. قبول نکرد! قبول نکرد! خب! حضرت در اونجا راه نشون می دن. می گن بسیار خب، تو این کار رو بکن، تو این کار رو بکن. و نظائرش اتفاق افتاده، راجع به حضرت سجاد اتفاق افتاده. بعضی از اشخاص که اینها جزو دربار بنی امیه و اینها بودند و حتی مرتکب قتل شدند و حضرت فرمودند برو دیه اونها رو...، اونها رو پیدا نکرد و حضرت فرمودند برو دیه شون رو تو خونه شون بنداز و توبه کن و کردند و آمدند و

توبه شون هم قبول شد! اینطور نبوده. نظایر این قضیه
اتفاق افتاده بوده.

لذا حضرت موسی بن جعفر می فرماید امید نباید
قطع بشه. اگر انسان یأس از رحمت خدا پیدا بکند،
این بالاترین گناهه. نکته‌ای که در اینجا به نظر
می‌رسه این است که واقعا، وقتی که ما خدا را عبادت
می‌کنیم، وقتی که ما در پیشگاه خدا می‌ایستیم، حالا
مسئله، مسئله عبادت، عبادت ظاهری هم منظورم
نیست، به تکالیف عمل می‌کنیم، خدا دوست داره ما
چطوری باهاش برخورد کنیم؟ یه حالت ترس و
فلان و اون یه غول بی شاخ و دم و اونجا وایساده و
ما در حال موش و... وایسیم و ترس و... اینطوری
برداریم فرض کنید نماز بخونیم، می‌گه برو بابا این
چه نمازیه؟ برو پی کارت! مگه من اینجا چی چی‌ام؟
صد سال یه همچین نماز رو نخواستم از تو! دستمون
شروع کنه لرزیدن و فلان و در قبال خدا وایسادیم
و... خدا می‌گه مگه من ترس دارم؟

یعنی واقعا مولا، حالا یه مولای ظاهری نگاه
می‌کنیم، یه مولای ظاهری، یه مولای عادی، یه

مسئول یه اداره، البته اگه کله‌اش خراب نباشه و
فلان! نه! اگه یه مسئول ادارهٔ عاقلی باشه. البته اگه
پیدا بشه! یه مسئول یه اداره‌ای، مسئول یه جایی،
مسئول یه فضایی، این واقعا - خب خود ما الآن
خودمون رو بذاریم جا - دلش می‌خواد افرادی که
ازش اطاعت می‌کنن از روی ترس باشه؟ اینجوری؟
یا از روی عشق و علاقه و محبت و از روی صمیمیت
و از روی خلاصه وحدت و اتحاد و عینیت باشه؟
کدام بهتره؟ یعنی من سوالم اینه. یعنی یه مدیر یه
اداره رو در نظر بگیرید. مسئول یه سازمان رو در نظر
بگیرید. رئیس یه فضایی رو در نظر بگیرید. این کدام
رو دوست داره؟ اگه دلش بخواد از روی ترس باشه
که این خیلی اوضاعش خرابه. بالا خونه‌اش
خلاص! بالا خونه‌اش خلاصه..... اگر نه، می‌خواد
افرادی که در اطاعتش هستن از روی علاقه با این
کار کنند، اداره بگرده، موسسه بگرده، مؤسسه سر پا
باشه، این اداره سر پا باشه، نشاط حاکم باشه، این
میشه فضا فضای انسانی. فضای روحانی. فضای
صمیمیت. کدام یک بهتره؟ خب مسلم دومی دیگه!

اونوقت خدا اینطوری نیست؟ یعنی واقعا خدای ما
از اون قسم اوله؟ یعنی خلاص؟! کله خلاص؟!
یعنی اینه؟! یا نه! خدای ما، به مراتب از قسم دوم هم
بالاتره!

وقتی که بنده‌ای می‌خواد در قبالش به نماز
وایسه، خدا می‌گه بابا از ترس جهنم نخواستم برام
نماز بخونی. همون حرفی که امیرالمؤمنین داره
می‌زنه. همون حرفی که ائمه می‌زنن. از ترس جهنم
نماز نخون برام. تو به خاطر جهنم داری نماز
می‌خونی، نه به خاطر من. از این پاداش بهشت و
نعمات بهشت برام نمی‌خواد نماز بخونی. به خاطر
هوا و هوس و لذات نعیم آخرت داری نماز
می‌خونی. برای خود من بخون. برای خود من. برای
این که با خود من ارتباط برقرار کنی. وقتی یک عاشق
و معشوق به هم می‌رسن، عاشق به معشوق می‌رسه،
از ارتباط با معشوق، منظورش چیه؟ منظورش اینه
که سیب و گلابی‌ای که این وسطه بره بخوره؟ ها؟
وقتی می‌خواد بره خانه یک معشوق، عاشقی
می‌خواد بره، گلابی رو خب بابا تو میوه فروشی سر

کوچه هم پیدا می شه! سیب توی دکان هم پیدا می شه. خب این که می خواد بره اونجا، برا چی می خواد بره؟ برا پرتقال و سیب داره می ره؟ خب بلند شو برو سر کوچه هست بخر دیگه! برا این میره که بشینه باهاش حرف بزنه. میگه بشین، بیا برم برات یه چایی بیارم. می گه بابا نه! نه! چایی نخواستم، چایی خورده‌ام. حالا نخورده‌ها! می گه نه، خورده‌ام. بیا بشین. من چایی نمی خوام. می گه بذار برم برات میوه بیارم. میگه نه بابا میوه میل ندارم، بیا بشین. می گه می خوام برات چی بیارم، می گه بیا بشین. هرچی می گه، میگه بیا بشین. چیو می خواد؟ فقط ارتباطو می خواد. این ارتباط، این منظوره. نشستن، صحبت کردن، توجه کردن، دل دادن، این ارتباط در این جا مطلوبه. نه غذا، نه آب، نه چایی، نه شربت، نه چیزهای دیگه، نه مسائل دیگه، اینها هیچکدام در اینجا راه نداره.

ارتباط بین انسان و بین پروردگار، اولیاء، پیامبران، ائمه، می گن باید ارتباط بین عاشق و معشوق باشه. خدا برای این ارتباط راه قرار داده.

راهش چیه؟ قرآنه! راهش چیه؟ نمازه. راهش چیه؟
حجه. راهش چیه؟ صدقاته. راهش چیه؟ عیادت از
مریضه. راهش چیه؟ برّ به والدین است، پدر و مادر
و تحصیل رضایت پدر و مادر که کلید ارتباط با
خداست. کلید ارتباط با خدا، تحصیل رضایت پدر
و مادر است. اینها راههاییست که خدا قرار داده. این
راهها ما را به اون می‌رسونه. این ارتباط رو نزدیک
می‌کنه. این ارتباط رو می‌بره. وقتی این ارتباط انجام
شد، دیگر مگر می‌شه اصلاً انسان به چیزی توجه
کنه؟

یکی از رفقا می‌گفت. خدا قسمت همه کنه،
خدا قسمت همه کنه که خوب چیزیه. از اون
چیزهای دبش! عالی! عالی! می‌گفت فلانی بهت
چی بگم؟ می‌گفت در یکی از همون حالات و فلان
و این حرفها، می‌گفت در مکه بودم، نشسته بودم در
مستجار و داشتم توجه به کعبه می‌کردم، که النظر إلی
الکعبة عبادة. نگاه به کعبه عبادت است. می‌گفت
داشتم نگاه به کعبه می‌کردم، یک مرتبه یکی از اون
جلوه‌ها برام پیدا شد. می‌گفت از همونایی که

خلاصه.. خب خودشم اهل معناست‌ها! اهل به عبارت دیگه، بخیه! اهل بخیه! می‌گن در زمان ناصرالدین شاه، گفتند که خیاط‌ها بیان! نمی‌دونم فلان پردهٔ ناصرالدین شاه چی چی پاره شده، بینن کی بهتر می‌تونه اونو رفو کنه. یه پالون دوزی هم آمد. اونم با سوزن نخ و فلان و... گفتند ما خیاط‌ها رو صدا کردیم! پالون دوزها رو که [نگفتیم!] گفت: بالاخره ما اهل بخیه که هستیم! سوزن و نخ رو با خودش آورده بود که... بله! ایشون بین پرده و پالون فرق نمی‌داشت!

حالا این اومده بود و نشسته بود دیگه. گفت که یه مرتبه همین که داشتم نگاه می‌کردم و توجه می‌کردم به همون حقایق توحیدیه، که چطور این کعبه، نقشی از اون حریم پروردگار داره، و حریم خدا داره، و بیت عتیق داره، و این مردم الآن که دارن دور این طواف می‌کنن، در واقع دارن دور او طواف می‌کنن، منتها نمی‌فهمند. واقعا عجیبه! واقعا عجیبه! نشسته بودم روبروی حجر اسماعیل، چند سال پیش در یک سفری که مشرف بودم در مکه، دیدم دو نفر

از همین ایرانی‌هایی که نمی‌دونم به زور آورده
بودنشون مکه، چی بوده، دو تا پیر مرد و سه تیغه و
شش تیغه و خلاصه و... معلوم بود ظاهراً مثل اینکه
اومده بود بینه ببینیم چه خبره و فلان و صحبت
می‌کردند. این یکی به اون یکی می‌گفته که: آخه چیه
این چند تا سنگ رو دارن دورش می‌گردند؟ ما
فلسفه‌ اینو نفهمیدیم! یه نفر سومی بود، که مثلاً
راهنمای این‌ها بود. راهنما بود و بله! دلیل طریق بود
و خلاصه مطالب را می‌گفت و بزرگ این‌ها بود،
حالا اونو ببینید! اون چه خنگ و الاغی بود!
می‌گفتش که نه! شما نگاه کنید! این به خاطر
قدمتسه! نگاه کنید! گفتم بهش، اگر به خاطر قدمته،
چرا نمی‌رن دور اون کوه بگردند، اون کوه که قدمتش
از این کعبه، میلیون‌ها سال بیشتره؟ این کعبه مال ده
هزار سال پیشه. مال شش هزار سال، هفت هزار سال
پیشه. نسبت به حضرت آدم. می‌گفت این به خاطر
قدمتسه که مردم دارن دورش می‌گردند! گفتم خب
اون کوه که مال میلیون‌ها سال پیشه! این مال ده هزار
سال پیشه! دیگه بعد عذرخواهی کردم و گفتم فلان

و این حرفها و بعد شروع کردیم برایشون یه مقداری
صحبت کردیم و.....

می گفتم من نگاه می کردم، همینطور که داشتم به
این کعبه نگاه می کردم، یک مرتبه دیدم یکی از همون
تجلی ها شد. البته خوب حالا نمی شه همه چیز را
گفتم، خلاصه جمال محبوب بر من تجلی کرد، فقط
یک ثانیه. یک ثانیه که هیچی، یک دهم ثانیه. یه برقی
زد. قسم خورد که اگر دومیش زده بود من مرده بودم
و قالب تهی کرده بودم، هیچ شکی نبود. می گفتم
چنان تمام وجودم را این آمد گرفت و زیر و رو کرد
مرا و تمام شرایش وجود مرا به لرزه درآورد از این
جمالی که من دیدم، جمالی بود که دیگر شخص به
هیچ جمالی در دنیا تا آخر عمرش نگاه نمی کنه.
دیگه نگاه نمی کنه. یعنی برایش ... عبارت هایی که
می آورد اصلا درست نبود. یعنی کمتر کمترش این
است که اصلا حالش به هم می خوره دیگه بخواد به
اونچه را که در این دنیا جمال و زیبایی می نامند،
بخواد اصلا توجه بکنه و بخواد فکرشو اصلا بیاره.
تازه یه برق خورد! یه برق! ببینید چه خبره! برقی از

اینه معناش!

وه! که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد!

برقی که بخوره به خرمن چکار می‌کنه؟ خرمن
رو به آتش می‌کشونه دیگه! دیگه از مجنون باقی
نمی‌مونه چیزی. چیزی باقی نمی‌مونه. وه که با
خرمن مجنون دل افکار چه کرد.

اون وقت خدا می‌گه بیا پیش من، تا این برق‌ها رو
با هم دیگه ردّ و بدل کنیم! اونوقت آدم دنبال جهنم
و نعمت‌های سب و گلابی بهشت می‌ره؟ دنبال اینا
می‌ره؟

می‌گفت یه جرقه زد، من دیگه تا آخر عمر
نمی‌تونم نگاه بکنم اصلاً... گفت حالا اوضاعمون به
هم ریخته، همه چی مون به هم ریخته، می‌گفت بیا
درستش کن بابا! همه اوضاعم و فلان و... می‌گفت
دیگه همه بساطمون به هم ریخته دیگه! بساطمون!

خلاصه قضیه اینه دیگه. اونوقت شما نگاه کنید
که این اولیاء خدا، به جای یه لحظه، تمام بیست و
چهار ساعتشون تو اینن. چیه قضیه؟ چی می‌شه؟

اون یه لحظه خورده، این بیست و چهار ساعت در
یک همچین فضایی قرار دارن، در یه همچین
وضعیتی قرار دارن. گاهی از اوقات سؤالی داشتم
می خواستم از حضرت حداد رضوان الله علیه سؤال
کنم، اصلا به خودم اجازه نمی دادم، با این که سوال
مهمی هم بود، که من پیام و اون حالی که الان درش
هست... خب ما که چیزی نمی فهمیدیم! یه
چیزی... این غیر عادی باید باشه. بعدها فهمیدیم
اوه اوه اوه! چه خبر بوده! چه خبر بوده اون موقع.
اصلا به خودم اجازه نمی دادم که پیام سؤال کنم و از
اون سکوت درشون بیارم. اصلا اجازه نمی دادم. بعد
یه مدت می گذشت می گفتند: خب سؤال داشتی؟
می گفتم بله! سؤال...، می گفتم خودتون می دونید
دیگه! حالا دیگه می گفتند چی بود سؤالت؟ می گفتم
خودتون می دونید دیگه! می گفتند خب این اینه،
جوابش اینه، مسئله اش اینه.

اصلا شما از اون حال بیای در بیاری که... اصلا
قابل برای توصیف نیست نعمت هایی که پروردگار
اون نعمت ها رو برای بندگان صالحش در نظر گرفته،

اون نعمت‌ها چیه؟ واقعا این مناجات خمسة عشر امام سجاد را بخونید، مرحوم آقا توصیه می‌کردند به خوندن خمسة عشر در جلسات، و همینطور به طور خصوصی. هر شبی یه مناجات رو بخونید. نماز که بلند می‌شیم - برای نماز شب - بخونید. یا یه فرصتی پیدا می‌کنید جایی، در حرمی، تشریفی پیدا می‌شه و امثال ذلک؛ وقتی می‌بینید که حالتون مساعد هست و کشش دارید، یکی از این مناجات‌ها رو بخونید و فکر کنید، ببینید چکار کرده امام سجاد؟ چکار کرده در این مناجات خمسة عشر که اصلاً دیگه چیزی باقی نداشته حضرت. در تجلیات توحیدی، در اون نفحات توحیدی، در اون کیفیت جذب بنده با پروردگارش، در کیفیت ربطش. اصلاً چیز عجیبی. البته همه ادعیه ائمه همینطور، کدام را که ما...؟ هر کدام را در نظر بگیریم، از دریچه خاص نگاه می‌کنه. در همین مناجات شعبانیه أمير المؤمنين مگر کم مسئله وجود داره؟ واقعا مگر کم...؟ الهی و

ألحقني بنور عزك الأبهج، فأكون لك عارفاً و عن سواك منحرفاً و منك خائفاً مراقباً يا ذا الجلال و الإكرام، حتى

تخرق أبصار القلوب حجب النور، (أبصار القلوب حجب النور! از حجاب‌های نور بگذره! ظلمت کجا؟! ظلمت کجا؟!) فتصل إلى معدن العظمة، فتصير أرواحنا معلقة بعزّ قدسک. این حرفها چیه؟ این مفاهیم چیه؟ این معانی چیه؟ واقعا این‌ها چیه؟ اگر ما به چشم خود نمی دیدیم اون بزرگان را، به این معانی اصلا نمی تونستیم برسیم. اونم به میزان فهم خودمون، به میزان.... که می بینیم نه! این‌ها بوده، این‌ها هست، این‌ها مسائلی بوده که هست، بی هیچ چی نیست. امیرالمؤمنین نیومده در اینجا داستان سرایی و قصیده سرایی و بحر طویل اینجا بگه! مسائلی بوده. احساس می کرده حضرت، که آمده اینها را بیان کرده.

امام سجاد در این جا می فرماید: خدایا من یک همچنین وضعیتی دارم، پس آرزوی مرا بر آورده کن. ای کسی که از تمام افرادی که اون‌ها را بخوانیم، تو سزاوارتر برای خواندنی. و از هر کسی که اون‌ها را بخوانیم و امید به اون‌ها داشته باشیم، تو اولی به امید و به خواست ما هستی.

در شب‌های گذشته، اگر رفقا در نظرشون باشه،
عرض شد که مصاحبت با اولیاءِ الهی، این همان
ظهور امید پروردگار است که در اون‌ها متجلی شده
و باعث می‌شه که انسان نسبت به اعمال و رفتار
خودش دچار آرامش باشه. تردید نداشته باشه، شک
نداشته باشه. دغدغه نداشته باشه. اضطراب نداشته
باشه. این کاری که کردم درست بود؟ غلط بود؟
پیامدهاش چیه؟ تبعاتش چیه؟ خلاصه کاری را که
انسان انجام می‌ده خیالش راحت باشه. با خیال
راحت طی کنه. این بالاترین نعمتی‌ست که خداوند
می‌تواند به یک بنده، این نعمت رو عطا کنه.
مصاحبت با ولیّ الهی و متابعت از دستورات او.
دیگه انسان خیالش راحته. خب در این زمینه
صحبت‌هایی شد و عرض شد که به طور کلی از
سابق الایام این شبهه بوده که آیا فعل اولیاء الهی
حجت است یا نه؟ این قضیه بوده و قبلاً هم در این
قضیه پاسخ‌هایی داده شده و جوابهایی داده شده و ما
هم نسبت به این مسئله، - به اصطلاح - یک
جواب‌هایی دادیم و منتها خب، حالا تا حدودی - یا

موجز بوده، یا اونطور که باید و شاید - علی کل حال،
و همینطور بعضی از مطالب دیگر، که به دنبال این
سؤال ممکنه در اذهان مطرح باشه.

عمل ولیّ الهی حجت است یا نه؟ مثل عمل امام
علیه السلام، امام علیه السلام وقتی که به انسان یک
دستوری می‌دهد، یک امری می‌کند، اطاعت از اون
دستور، شرعا واجب است. هیچ شکی در این
نیست. مثل پیغمبر، چطور اطاعت از دستورات
رسول خدا واجب است به نصّ آیه قرآن، اطاعت از
اون‌ها هم واجب است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ
وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ** ﴿النساء، ۵۹﴾
که خب در اینجا تصریح دیگه. که اطیعوا اللّٰهش
مشخصه، اطیعوا الرسولش مشخصه، اولی الامر هم
که طبق نصوص، مختص به ائمه اثنی عشر، یا به
عبارت دیگر، سیزده معصومِ دیگر است. حضرت
فاطمه زهراء سلام الله علیها به اضافه دوازده معصوم
دیگر، که اینها اولی الامرند، و روی هم چهارده نفر
می‌شن که اطاعت از این‌ها واجبه. شکی در این
مسئله نیست. خب، آیا اطاعت از ولیّ الهی...؟

ولیّ الهی کیست؟ البته راجع به ولیّ الهی، دیگر نیاز به توضیح نیست که ولیّ الهی ما اون ولیّ ای می‌نامیم، - البته راجع به این قضیه بنده در شبهای آینده اگر خدا بخواهد انشاءالله توضیح می‌دم که ولیّ الهی کیست، و توضیحی در جلد دوم اسرار ملکوت، بنده داده‌ام و خیال می‌کنم همون کفایت کنه و نیازی دیگر به توضیح مجدد نباشه، ولی از باب این که فعلا ممکنه بعضی از رفقا حضور ذهن نداشته باشند، یا این که در اونجا هم - چنان چه بعضی ها گفتند - شاید یک مطالب مبهمی باشه، باز من روی اون مسائل، احتمالا یک مرور دیگری بر حسب موقع، خواهم داشت، و اون معنای ولیّ الهی و مصداق ولیّ الهی، چه از نقطه نظر کبری و چه از نقطه نظر صغری، به نحو مفهومی و مصداقی، این رو برای رفقا عرض می‌کنیم.

صحبت در این است که : آیا فعل اولیاء الهی حجت است یا نه؟

خب، برای خودشون، خب حجت به خاطر این که مسئله برای خودشون روشنه، و طبق اون چه را

که برای خودشون تکلیف را احساس می‌کنند به اون تکلیف عمل می‌کنند. ولی صحبت در این است که آیا این فعل، برای بقیه حجت است یا نه؟ صحبت در اینه.

بعضی‌ها معتقدند که نه خیر، فعل اولیاء الهی برای بقیه حجت نیست، و اگر هم باشه برای خود اون‌ها حجت است. اولاً معتقدند بر این که خود اولیاء الهی ممکنه اشتباه کنند و اینطور نیستش که مثل معصوم باشند. و به واسطه اشتباهشون، در درجه و هم‌تراز معصوم نیستند، و وقتی نبودند، اون‌ها هم جائز الخطا هستند مثل بقیه. خب البته نسبت به بعضی مسائل این‌ها انکشاف باطنی برای اون‌ها شده، ولکن نسبت به بعضی مسائل ممکنه نباشه، به همین جهت، ما چهارده معصوم بیشتر نداریم، و فقط باید از اون‌ها تبعیت و اطاعت کرد، و از دیگران اطاعت نباید کرد. مثل فرض کنیم که، مرجع تقلید. مرجع تقلید، ممکن است در یک قضیه اشتباه کنه. اینطور نیست که هرچه که مرجع تقلید گفت، انسان بپذیرد. نه خیر! در اون مسائلی که انسان قطع ندارد

به خلافش، در اون جا باید تقلید کنه. ولی در اون مسائلی که قطع دارد، دیگه در اون مسائل تقلید جائز نیست بلکه حرام است! حرام است حتی! فرض کنید من باب مثال. زیاده، امثله در این قضیه زیاده. فرض کنید مرجع تقلید انسان حکم می‌کنه به این که فردا، روز آخر رمضان است و سی‌ام رمضان است و انسان با چشم خودش ماه را دیده، خودش دیده اصلاً ماه رو، با چشم خودش دیده، حرام است که اطاعت کند و باید فردا به عنوان روز اول شوال و روز فطر روزه خود را بشکند، یا این که فرض کنید که یه مرجع تقلیدی حکم کند بر این که فلان ماهی من باب مثال خوردنش اشکال نداره به خاطر این که فلس داره. ولکن انسان خودش اهل تشخیصه و می‌داند که این غلط است و این ماهی، ماهی فلس دار نیست و جزو بی‌فلس‌ها هست، حرام است که اطاعت کند و اگر بخورد، فعل حرام انجام داده. اینطور نیستش که هرجایی که مرجع تقلید... نه! این مرجع تقلید و این‌ها... باید سرش بحث بشه. باز ما یه وعده سر خرمنی بدیم که راجع به این قضیه، در

اون رسالهٔ اجتهاد و تقلیدی که قراره، ما این بحث‌ها رو اونجا می‌کنیم، انشاءالله در پاورقی‌هایی که قراره بزنیم، در اونجا، بحث‌های مفصل فنی و علمی‌اش، اگر مجال بود و فضایی بود، انشاءالله در اونجا ما به این مطالب خواهیم رسید. به حول و قوهٔ الهی.

خب، بعضی‌ها اینطور تصور کردند که ولیّ خدا هم همینطوره، یه کاری می‌کنه، ممکنه اشتباه باشه، ممکنه درست باشه. به ما چه مربوطه؟ به ما چه ربطی داره؟ برا خودش می‌دونه. وظیفهٔ خودش می‌دونه و تکلیف خودش می‌دونه. ارتباطی به ما نداره و روی این جهت اطاعت از او لازم نیست، بلکه می‌شه حرام. یعنی اگر شخصی آمد و خودش تشخیص داد بر این که این دستوری که ولیّ خدا می‌دهد، این دستور، خلاف شرع است، یا بر خلاف نظر و فتوای اوست، جایز نیست اطاعت کند و اگر اطاعت کند معصیت کرده. خب، بعضیا یه همچین نظری دارند. و این هم نظر، نظر بی سابقه‌ای نیست. مدت‌هاست، از صدها سال پیش این قضایا بوده و در مطالب و در کتب، از این مسائل کم و بیش

اشاراتی شده. و طبعا در این زمانه که از منطق کم‌تر خبری هست، و بیشتر انسان احساس می‌کند که مسائل علمی دستخوش اغراض نفسانی شده، نسبت به مسائل علمی. خیلی باعث تاسفه.

من چندی پیش یک قضیه‌ای رو شنیدم که به یه نفر، یه بنده خدایی که از دنیا هم رفته، یه فتوایی رو نسبت دادند. اون شخص هم که دیگه زنده نیست که بیاد دفاع کنه بگه بابا من کی یه همچین کاری انجام دادم؟ کی همچین فتوایی دادم؟ اصلا نظرم بر خلاف اینه! صد و هشتاد درجه...! آمدند نسبت دادن رو چی؟ رو هیچ چی! رو اغراض نفسانی! خب این خیانت علمی ست به فقه و به علم و به تاریخ. در تاریخ علم، فردا میاد ثبت می‌شه که این شخص، شخص محترمی که از دنیا رفته، یه همچین نظری داشته و بعد میان رو این نظر ترتیب اثر می‌دن. ببینید چه خیانت بزرگیست! که یه نفر بیاد تو یه کتابی بنویسه، حالا اگر یه شخص فاضلی هم باشه که دیگه بدتر. که بابا یه همچین قضیه‌ای بوده و تهمت بزنه. تهمت بزنه که یک نفر یه همچین نظریه‌ای داشته.

حالا این به دست من می‌رسه، خب من اعتماد می‌کنم. رو مطلب او اعتماد می‌کنم و این را به نظریه‌ای که قائل داره می‌پذیرم. این نظریه نظریه‌ایست که قائل داره، گوینده داره، مفتی داره، معتقد داره. در حالتی که اصلا اصل و اساسی نداشته. این چه خیانت بزرگیست؟ به خاطر نمی‌دونم مصلحت و مصلحت و مصلحت...! این چه خیانتیست که من پیام این عمل رو انجام بدم؟ یعنی خیانت به انسانیت، خیانت به وجدان، خیانت به امام زمان، خیانت به دین پیغمبر، خیانت به علم و خیانت به تاریخ. و خیانت به افرادی که بعدا میان و اطلاع ندارن و به واسطه این فعل و به واسطه عمل این شخص به انحراف می‌افتند. الآن بسیاری از مطالبی که ما داریم، در تحقیقاتی که خب اهل علم می‌کنند، فضلا می‌کنند، این‌ها خب به این مسائل می‌رسند، بسیاری از مطالبی که ما داریم اصلا ریشه نداره. فرض کنید که در فلان کتاب علمی - حالا اینا رو می‌تونیم بگیریم حمل بر اشتباهه، اما شخصی که این مطالب رو... رو عمده! - در فلان کتاب می‌بینیم

که بله فرض کنید شیخ طوسی هم قائل به این قضیه بوده، خوب انسان برایش چیز پیدا می‌شه. وقتی مراجعه می‌کنیم می‌بینیم نه!

مرحوم آقای فرمودند ما در نجف بودیم و بحث می‌کردیم مباحثه می‌کردیم، درس مرحوم آقای خوئی می‌رفتیم، با همین آیت الله آقای سیستانی، آسید علی سیستانی که الآن ایشان در قید حیاته. [مرحوم آقا] با ایشان هم مباحثه بودند، در درس آقای خوئی و اینها با هم بحث می‌کردند، هم بحثی بودند. می‌گفتند که راجع به یه قضیه‌ای، - خوب اشتباهه! اشتباه! - آقای خوئی یک مطلبی رو فرمودند که فلان شخص نظرش در تقریرات اینه. خوب طلبه‌ها هم می‌رن شب تقریرات رو نگاه می‌کنن، مطالعه می‌کنن بحث می‌کنن فلان می‌کنن. ایشان می‌گفتند ما شب رفتیم نگاه کردیم، یه همچین چیزی رو ندیدیم. یه همچین چیزی رو ندیدیم. فردا اومدیم جلو بحث، می‌گفتند من گفتم که - به همون آسید علی سیستانی - شما دیشب دیدید؟ گفت آره من هم دیدم ولی پیدا نکردم، اصلا

عبارت یه چیز دیگه است، عبارت یه معنای دیگه می‌ده. بلند شدیم رفتیم پیش آقای خوئی، گفتیم آقا اصلاح کنید! ایشان خیلی تعجب کرد! عجب! چطور من از این عبارت اینو فهمیدم. بنده خدا خب منصف بود، منصف بود، با انصاف بود، مثل ماها بی انصاف نبود! ماها خیلی بی انصافیم. نگاه هم بکنیم، نه! می‌زنیم به اون راه. آره! منصف بود، خدا رحمتش کنه. آدم با انصافی بود. آمد ایشان در درس و تصحیح کرد که آقا راجع به فلان شخص، مرحوم نمی‌دونم فلان، مطلبی را که من دیدم نبوده، و نمی‌دونم آس محمدحسین و آسد علی رفتند نگاه کردند و دیدند که یه همچنین مسئله‌ای نیست، و من به این وسیله اصلاح می‌کنم مسئله خودم رو. حالا ما بلند شیم بیایم و یه مطلبی را از روی عمد نسبت ناروا بدیم، تهمت بزنیم به یه نفر که فلان شخص، نظر فقهی یا نظر اصولیش نسبت به فلان قضیه این بوده و بعد معلوم بشه نبوده و بعد حرف خودمون رو برنگردونیم، پس نگیریم.

در مسئله حجیت فعل اولیاء الهی خلاصه ما باید

اینو بررسی کنیم. مطالبی را که خدمت رفقا عرض می‌کنم، این‌ها مطالبی‌ست که رفقا در نظر داشته باشند، البته همه رفقا منظور بنده هست. چون الحمدلله همه اهل ادراک و فهم و بعد از این همه مجالس که تعجب می‌کنم من، چطور بعد از این همه مجالس، باز یه همچین شبهاتی وجود داره. خیلی برای من باعث تعجب. خیلی تعجب. که باور نمی‌کردم و نمی‌کنم که با این همه توضیحات و با این همه مطالب و سخن‌رانی‌ها و مسائلی را که بنده به سهم خودم به خصوص در این زمینه خدمت رفقا عرض کردم، باز یک همچین سؤالاتی و جای یک همچین ایراد و ابهامات و اشکالاتی وجود داره. علی‌کل حال. خصوصاً همه رفقا و بالأخص رفقای فاضل و اهل علم که خب طبعاً اون‌ها اولی هستند که در این مسائل غور کنند و بحث کنند و تحقیق کنند و پاسخ‌گو باشند. نسبت به معارف پاسخگو باشند. بنده در جواب بعضی از این اشکالات گفته‌ام که: تمام مبانی عرفان و جمیع حالات سلوکی و مکاشفات و شهود اهل معرفت، تمام اون‌ها، با مبانی

فلسفی و منطقی و شرعی، مو به مو اختلاف ندارد، و جمیع این‌ها قابل برای دفاع است و هر سؤالی که هست و هر چیزی که هست، ما این‌ها را جواب می‌دیم. این‌ها به صورت مقالات و به صورت مسائل، تدوین بشه و در اختیار همه گذاشته بشه و خود بنده همیشه به دنبال یک همچنین فرصتی بودم و هستم که مبانی اولیاء الهی را به طور منطقی و با حجّت و دلیل، نشر بدیم. نه اینکه این مسائل را مخفی کنیم و پرده بپوشانیم.

لذا نسبت به جمیع اون‌چه را که از تصرفات، از اقوال، از معارفی که توسط اولیاء الهی در کتبشون و در سخن‌رانی‌هاشون و در مجالس خصوصی حتی، مطرح شده، تمام اون‌ها مو به مو، ما از اون‌ها دفاع می‌کنیم و مسائل را برای افراد روشن می‌کنیم. این مطالب از پای منقل نیامده. از توی حمام و سربینه بیرون نیامده و مسائلی‌ست که به سدّسکندر، این‌ها پشت گرم است نه با مطالب خرافاتی و مطالب درویشانه اصطلاحی اعتباری و از روی سیری و مسائل خلافی که از روی باد معده و این‌ها، این

مسائل برای افراد یک وقتی مطرح می‌شه. تمام مطالبش مو به مو، مستند به ادله شرعی - نه تنها ادله عقلی و فلسفی، نه! - ادله شرعی، آیات قرآن و روایات ائمه علیهم السلام است. البته نکته‌ای که می‌خواستم عرض کنم این بود که مطالبی که خدمت رفقا عرض می‌شه، این مطالب در پایین‌ترین سطح از استدلال علمی و فنی‌ست. مسائل خیلی بالاتر از اینه که من فعلا سکوت می‌کنم و نسبت به اون مطالب حرفی نمی‌زنم، اون‌ها پیش کش. اون‌ها حالا فعلا بماند. ما مسائل را روی همین ادله ظاهری بار می‌کنیم. همین آیات قرآن، همین روایات، همین استدلال، همین استدلال طلبگی و همین موضع طلبگی و ظاهری، ما حمل می‌کنیم گرچه از الآن هم می‌گم که مطالب خیلی بالاتره و خیلی عالی‌تره و خیلی راقی‌تره که اون انشاءالله وعده‌اش برای بعد. خب طبیعی مسئله هم همینطوره. در جایی که دیده می‌شه بعد از گذشت بیست سال، افراد دچار این مسائل و این مشکلات هستند و باعث شبهه و تردید و شک نسبت به بقیه می‌شن، اگر ما بخوایم مطالب

را روی اون‌ها ببریم که دیگه اصلاً جای برای قبول و پذیرش نیست. و مسئله بیشتر جنبه "هو" پیدا می‌کنه و جنبه سخریه پیدا می‌کنه و استهزاء پیدا می‌کنه. پس بهتر است که مسائل همه بر اساس همین ادله - یعنی در پایین‌ترین سطح مسائل مطرح بشه - وقتی این‌جا تمام شد و افراد مُفهم شدند، اون‌وقت اگر فرصت بود، ما مطلب رو می‌بریم یه خورده بالاتر. باز اگر فرصت بود یه خورده دیگه می‌بریم بالاتر، همین‌طور... اگر مجال داشته باشیم انشاءالله.

پس بنابراین، در این چند روزی که از ماه رمضان باقی مانده، بی‌مناسبت هم البته نیست این مطالبی که عرض می‌کنیم با همین فقره دعای ابوحمزه ثمالی که حضرت می‌فرماید که ای خدایی که تو از همه افراد برای این که درخواست ما را بپذیرند، سزاوارتری. خب، نماینده یه همچین خدا، مظهر این خدا، اون وجود ممثّل خدا در این دنیا کیه؟ کیه؟ این امام زمانه دیگه! امام زمان ما که حیّ و حاضر است، اوست که همون جامعیت صفات الهی را در مقام بروز چون خدا، وجود او، وجود غیب الغیوب است. وجود

پروردگار، وجودِ هو هویت است؛ ظهور ندارد! در
مقام غیب الغیوبی که ظهور نیست و در مقام هو
هویت و عماء که در اون جا تجلی نیست! پس اون
ظهورش و نمودش و بروزش و تاثیرش و تنزیل
آثارش از صفات کلیه و اسماء کلیه باید به واسطه
مصدق خارجی باشه. اون مصداق خارجی، وجود
امام زمانه. پس در واقع وقتی امام سجاد می فرماید:
یا خیر من دعاه داع، وجود ممثّل و مصداق این، در
مرئی و منظر ما، خود وجود امام زمان می شه دیگه!
لذا می گن به امام زمان توسل کنید. امام زمان رو
بخوانید. او بر همه نیات ما آگاه است. بر همه
منویات ما مطلع و مشرف است. بر همه خصوصیات
ما اطلاع دارد. **اَنَا غَيْرُ نَاسِینَ لِدَکَرِکُمْ**، عجیبه دیگه!
خود حضرت می فرماید در اون توقیعی که ظاهرا به
شیخ مفید حضرت می فرمایند، در احتجاج طبرسی،
این توقیعات حضرت و نامه های حضرت در اون جا
آمده. **اَنَا غَيْرُ نَاسِینَ لِدَکَرِکُمْ وَ لَا مُهْمَلِینَ لِمُرَاعَاتِکُمْ**.

و لَوْلَا ذَٰلِكَ لَا سَتَلَمَّکُمُ الْأَعْدَاءُ. عجیبه! ما مگه می شه
شما شیعیان رو فراموش کنیم؟ مگه می شه یادمون

بره؟ مگه می شه ما از رعایت شما اهمال کنیم؟ مگر
می شه؟ اگر نبود عنایت ما به شما، و اگر نبود لطف
و کرم، و مرحمت با شما، دشمنان شما را له
می کردند! له! لاستلمکم، یعنی لهتون می کردند. شما
خیال می کنید همینطوری راحت گرفتین و نشستین
و دعای ابو حمزه گوش می دین؟ به به! خبر ندارید!
ما خیال می کنیم همینطوری میاییم، می ریم و خلاصه
به کار خودمون و مسائل و فلان و این چیزها، خبر
نداریم که... اگر نبود لطف و عنایت اون حضرت،
الآن این همه دشمنان اسلام، این همه افراد، این همه
مسائل، شما خیال می کنید اینا آرام می نشستند؟
آرام می نشستند؟ کاری نداشتند؟! سایه ما را هر
کدام با هزاران تیر، سایه رو می زدند که اصلا صدایی
بر نخیزد! **ولولا ذلك لاستلمکم الأعداء!** دشمنان، له
می کردند شما رو!

شما خیال می کنید همینطوری گرفتید خوابیدین
و صبح هم بلند می شید نماز می خونید و بعد هم
می رید سر درس و سر کار و زندگی و بعد بر
می گردین و فلان و... خب چیزی ندیدیم دیگه و

مسئله‌ای هم اتفاق نیفتاده، امروز هم گذشت. یه چشم بصیرت باز بشه، یه لحظه نگاه کنید، اصلاً سوت می‌کشه سرتون! سوت می‌کشه! چه خطراتی امروز از سر ما رد شد! چه خطراتی! کی این خطرات رو داره رد می‌کنه؟ کی این موانع رو داره برطرف می‌کنه؟ کی این بستر رو داره آماده می‌کنه؟ کی این راه رو داره هموار می‌کنه؟ کی؟ **اَنَا غَيْرِ نَاسِينِ لَذِكْرِكُمْ، وَ لَا مَهْمَلِينَ لِمُرَاعَاتِكُمْ.** این می‌شه اون ولایت. این می‌شه اون ولایتی که: **يَا خَيْرَ مَنْ دَعَا دَاعٍ، وَ أَفْضَلَ مَنْ رَجَاهُ رَاجٍ! وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ،** باید به سراغ امام زمان رفت.

خب! امام زمان علیه السلام، شیعه‌اش چه کسانی‌اند؟ شیعهٔ امام زمان کیه؟ شیعهٔ امام زمان، همان کسی‌ست که به دنبال او می‌ره و پرده‌ها برای او باز می‌شه، عوالم نفس را عبور می‌کنه و با نفس امام علیه السلام اتحاد پیدا می‌کنه. وقتی که با نفس امام اتّحاد پیدا کرد اسمش می‌شه ولیّ. اسمش می‌شه ولیّ. اونم مظهر برای لطف امام زمان. ببینید این سیر طولی رو! او می‌شه مظهر برای لطف و رحمت

پروردگار، ولیّ خدا می‌شه مظهر و مصداق برای لطف و رحمت کی؟ امام زمان. ها! از اون بالا اومد اینجا.

انشاءالله اگر خداوند توفیق بده در شب‌های آتی مسائل و بحث ما دیگر بر می‌گردد به این قضیه که ببینیم کیفیت حجّیت فعل ولیّ خدا، و این که آیا اون حجّیت تعارض دارد با حجّیت کلام معصوم یا تعارض ندارد؟ و اگر اختلاف بود چه باید کرد؟ و به طور کلی حلّ این مطلبی که امروزه خیلی از جاها ما می‌بینیم، در همینجا، در همینجا، در همین مسائل. انقدر که به این کتاب روح مجرد مرحوم آقا ایراد گرفتند. مسخره کردند. حرف‌هایی زدند که از شأن یه فرد بی‌بند و بار فقط بر می‌آید نه از شأن یک شخصی که... چه عرض کنم! یک شخص بی‌بند و بار می‌تواند این طور کلام بزرگان را به استهزاء بگیرد و مسخره کنه، در حالی که ما قطع داریم که این مطالب، اگر نگیم صددرصد، بلکه باید بگیم نود و چند درصد از روی غرض و عناد این مطالب مطرح می‌شه. چون هرکسی می‌فهمه. شما الآن تصور کنید،

هر کسی قضیه عاشورایی که مرحوم آقا در این کتاب
روح مجرد، اصلاً نگاه بکنه آدم می فهمه منظور چیه.
اونوقت بلند می شن مسخره می کنن، ایراد می گیرن،
اشکال می گیرن، آخر ای احمق! ای دیوانه ای که
میای این مطالب را می گی، یه سری میومدی این
مشهد، این دهه عاشورای علامه طهرانی رو
می دیدی، می دیدی که با این پهنای صورت اشک از
چشمش میاد، این مزخرفات چیه میای این مسائل
رو می گی؟ آخر چقدر آدم باید مغرض باشه؟
می دیدی که این علامه طهرانی بلند می شه می ایسته،
عمامه رو از سرش روز عاشورا بر می داره، همراه با
اون افرادی که دارن سینه می زنن، سینه می زنه، این
مزخرفات رو دیگه نمی نوشتی! یه قدم زحمت
می کشیدی، انقدر به خودت زحمت نمی دادی و
عرض خود را نمی بردی!

ای مگس عرصه سیمرخ نه جولان گه توست

عرض خود می بری و زحمت ما می داری

اونوقت باید بنده بلند شم پیام از این مزخرفات

تو جواب بدم. واللّه! بلند می شن میان چرت و پرت

می‌گن، بعد باید بیایم... ما باید وقتمون رو به چیزهای دیگه و مطالب دیگه و مسائل دیگه بگذرونیم، باید قضیه عاشورای آقای فلان و کذا و این چیزها بگذرونیم. خب بلند می‌شدی میومدی می‌دیدی. در جایی که بقیه آقایان در زیارت امام حسین و در روز عاشورا و بقیه وقتی که سینه می‌زنن، اینطوری: با سی و هفت درجه! با سی و هفت درجه! نمی‌دونم... بعضیا اونم، اونم چیز نمی‌کنن. اون سی و هفت درجه رو هم چیز نمی‌کنن. حیفشون میاد. دستاشونو می‌ذارن پایین، همینطور هی به دیوار نگاه می‌کنن. در جایی که بقیه این کار رو می‌کردند، پدر ما در سن هفتاد سالگی، بلند می‌شد روز عاشورا، عمامه رو هم از رو سرش بر می‌داشت می‌داشت پایین، همراه با سایر افراد سینه می‌زد. اونوقت بر می‌دارن می‌گن ایشون روز عاشورا رو مسخره کرده. خیلی عجیبه. خدا انشاءالله هدایتشون کنه. ما دیگه چی بگیم دیگه. دعا اینه که خدا هدایت کنه. الله یشفیهم. الله یهدیهم! خدا شفاشون بده دیگه! و إلا غیر از این که به اصطلاح

چیز نیست و... خوب از این مطالب بوده.

یا مطالب دیگری که راجع به اساتید خودشون نقل کردند، یا بنده نقل کردم از طرف اون‌ها؛ یه عده افراد نفهم، افراد بی سواد و جاهل، بلند می‌شن میان ایراد می‌گیرن، اعتراض می‌کنن، این همه مطالب ما رو شنیدند، آقا هفده هجده ساله من دارم صحبت می‌کنم، نفهمیدی؟! انقدر خنگی؟! که هنوز نفهمیدی به اصطلاح من چی می‌گم؟ البته، خوب اشکال نداره، این مسائل باعث می‌شه که این مبانی بیشتر توضیح داده بشه، این مسائل بیشتر تبیین بشه، و هرچه بیشتر تبیین بشه، ذهن باز می‌شه. و خوب انشاءالله اگر خداوند توفیق بده، به عنایت امام زمان، صاحب ما و مولای ما، رفقا خواهند دید که اصلا معنای تشریح چیه؟ و اینی که تا الآن تشریح را در السنه فقها معنا می‌کردند همه غلط بوده، و معنای شرع چیه؟ معنای احکام اولیه چیه؟ ممکنه بعضی از مسائل یه خورده سنگین باشه، انشاءالله تحمل کنند، صبر کنند، و... شیرین می‌شه بعد حالا! یه خورده حالا ممکنه یه خورده چیز باشه. معنای شرع چیه؟

معنای شرع عام چیه؟ شرع خاص چیه؟ حکم اولی
 چیه؟ حکم ثانوی چیه؟ اضطرار چیه؟ تقیه چیه؟
 جایگاه کلام معصوم در کجای این فضا می‌تونه
 مصداق پیدا بکنه؟ و همینطور نحوه ارسال رسل
 چیه؟ دین به چی می‌گن؟ پیغمبر وظیفه‌اش چیه؟ آیا
 پیغمبر خودش از پیش خودش جعل حکم می‌کند؟
 یا پیغمبر به عنوان حاکی و به عنوان مُخبر از اون
 مبانی و ملاکات، مطالب را بیان می‌کند. ائمه در
 این جا چه جایگاهی دارند؟ آیا ائمه مشرّع هستند
 مانند رسول خدا یا مشرّع نیستند، مبین هستند؟
 این‌ها مطالبی‌ست که ما ناچاریم برای یک توضیح
 شافی و کافی به این مسائل و به این عرصه‌ها وارد
 بشیم، و در ضمن این مطالب، پاسخ خیلی از
 اشکالات دیگه هم داده خواهد شد. یعنی یک سؤال
 هست، اما در پاسخ، مسائل مختلفی - إن شاء الله به
 حول و قوه الهی - خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد